

بررسی دیدگاه سید مرتضی درباره آیات مربوط به اعتراض موسی علیه السلام نسبت به هارون و تأثیر مبنای کلامی ایشان در دیدگاه مربوطه*

علی فقیه**

چکیده

مسئله پژوهش این است که علت توبیخ شدید موسی نسبت به هارون در داستان گوساله‌پرستی بنی اسرائیل چیست؟ سیدمرتضی معتقد است از آنجا که هارون، شریک موسی در رسالت بود و دارای سود و زیان مشترک بودند، موسی او را همچون خود فرض و همان‌گونه که انسان به هنگام خشم با خود رفتار می‌کند، با او رفتار کرد؛ و ممکن است در آن زمان، گرفتن سر و کشیدن آن بی‌احترامی محسوب نمی‌شده است و احتمال دارد گفتن عبارت «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...» از سوی هارون به علت ترس وی از گمان نادرست بنی اسرائیل مبنی بر عتاب موسی نسبت به وی باشد یا اینکه مضمون این سخن، دل‌داری و دعوت موسی به صبر باشد. نگارنده معتقد است دیدگاه ایشان دچار تأویل دور و بعیدی است. ظاهراً آنچه باعث چنین تفسیری از سیدمرتضی شده، مبنای کلامی ایشان درباره عصمت مطلق انبیاء علیهم السلام است؛ نگارنده بر این باور است که می‌توان تحلیلی ارائه کرد که هم با این مبنا و هم با ظاهر آیات سازگارتر باشد و باید به این نکته توجه داشت که میدان تأویل آیات، میدان وسیع و فراخ‌دامنی نیست و فقط در حد اضطرار و ضرورت است. به نظر می‌رسد توبیخ شدید موسی علیه السلام نسبت به هارون وسیله‌ای برای بیدار کردن بنی اسرائیل بود تا به شدت و بزرگی اشتباه خود در گوساله‌پرستی پی ببرند.

کلید واژه‌ها: مبنای کلامی سیدمرتضی، موسی علیه السلام، هارون، اعتراض، عصمت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۲/۰۷/۱۴- تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۲/۰۹/۰۷- نوع مقاله: علمی، پژوهشی.

** عضو هیئت علمی دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، دانشکده علوم قرآنی بندرعباس/

مقدمه

یکی از مهم‌ترین و پرچالش‌ترین بحث‌های تفسیری کلامی، بحث درباره عصمت انبیا علیهم‌السلام است. عصمت انبیا در جای خود با ادله قرآنی و روایی و عقلی متعددی به اثبات رسیده است. (سبحانی، ۱۴۲۵، سراسر اثر؛ سید مرتضی، ۱۲۵۰، سراسر اثر؛ معرفت، ۱۳۷۴، سراسر اثر)

مشهور مفسران شیعه معتقد به عصمت پیامبران در مقام تلقی، پذیرش، حفظ و ابلاغ وحی و عصمت آن‌ها از گناهان کبیره و صغیره، عمدی و سهوی (پیش از بعثت و پس از آن) هستند. (ر.ک: مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۳۷؛ سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۲؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۱۱/ ۸۹؛ مقداد، ۱۴۰۵: ۳۰۴؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۴/ ۲۰؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲/ ۱۳۷-۱۳۶)

جریان اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون یکی از شبهاتی است که درباره عصمت انبیا مطرح شده است. هنگامی که حضرت موسی برای دریافت تورات به میقات رفت و در غیاب خود، حضرت هارون را جانشین خود قرار داد، قوم حضرت موسی در غیاب وی گوساله طلایی را پرستش کردند. وقتی حضرت موسی به میان قوم خود آمد و جریان را دید، به قدری خشمگین شد که «الواح» را انداخت و سر برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید: «... وَ أَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (اعراف: ۱۵۰)

... و الواح را افکند و [موسی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. [هارون] گفت: «ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند، پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده.

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا بُنَّ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي». (طه: ۹۴-۹۲)

[موسی] گفت: ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟ گفت: «ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را، من ترسیدم بگویی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سختم را مراعات نکردی.

پرسش‌هایی در این داستان مطرح است از جمله اینکه علت توبیخ شدید یک پیامبر معصوم نسبت به پیامبر معصوم دیگر چیست؟ اگر این توبیخ به‌جا بود، نشان‌دهنده اشتباه حضرت هارون است و اگر حضرت هارون مرتکب اشتباهی نشده بود، عصمت حضرت موسی به علت رفتار تند و خشنی که بدون وجه با یک پیامبر الهی داشت مخدوش خواهد شد.

سید مرتضی سعی کرده است این آیات را به گونه‌ای تبیین کند و به تأویل ببرد که با عصمت انبیا سازگار باشد، اما به نظر می‌رسد تأویل ایشان با مناقشاتی روبه‌رو است و ملاحظاتی درباره دیدگاه ایشان وجود دارد.

بحث درباره بررسی آیات مربوط به اعتراض موسی علیه السلام نسبت به هارون، پیشینه‌ای به دیرینگی تفسیر قرآن دارد و در تفاسیر، ذیل آیات مربوطه^۱ و در برخی کتب کلامی، در قسمت بررسی آیات مربوط به اعتراض موسی علیه السلام نسبت به هارون (ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۰۹: ۹۳-۹۲؛ سبحانی، ۱۴۲۵: ۱۶۵-۱۶۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۲۹/۷-۱۲۷) و در برخی از رساله‌های دکتری (فقیه، ۱۳۹۷: ۱۰۹-۹۸) به این بحث پرداخته شده است، اما نگارنده به هیچ نوشته‌ای دست نیافت که دیدگاه سید مرتضی را در این باره مورد بررسی و تحلیل قرار داده باشد.

در این مقاله ابتدا دیدگاه سید مرتضی در این باره مورد بررسی و تحلیل قرار می‌گیرد، سپس شیوه صحیح تفسیر آیات موهم عدم عصمت انبیا با تمرکز بر تحلیل روش سید مرتضی در تفسیر آیات اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون بیان می‌شود.

۱. ر.ک: تفاسیر قرآن، ذیل آیات ۱۵۱-۱۴۹ سوره اعراف و آیات ۹۷-۸۵ سوره طه.

۱. بررسی دیدگاه سید مرتضی درباره آیات مربوط به اعتراض موسی علیه السلام نسبت به هارون

سید مرتضی ابتدا دیدگاه خود درباره این جریان را بیان و در ادامه، دو قول دیگر در این باره را از برخی مفسران نقل کرده است، بدون اینکه نقدی به این دو قول مطرح کند. دیدگاه سید مرتضی متشکل از چند قسمت اصلی است. هر کدام از این قسمت‌ها ذیل یک عنوان ذکر می‌شود و مورد بررسی قرار می‌گیرد، سپس آن دو قول، ذکر و بررسی می‌شود.

۱.۱. حضرت هارون را همچون خود دانستن

سید مرتضی درباره آیه ۱۵۰ سوره اعراف^۱ معتقد است این عبارات مقتضی وقوع گناه یا فعل قبیحی از سوی حضرت موسی علیه السلام و حضرت هارون نیست. حضرت موسی خشمگین و عصبانی از بدعت به وجود آمده، رو به پیروان خود نموده بود و درحالی که سخت در اندیشه فرورفته بود و کار ناشایست ایشان را بسیار بزرگ شمرده بود. پس همان‌سان که انسان به هنگام خشم با خود رفتار می‌کند، با برادر خود کرد و سر برادر را گرفته و به جانب خود کشید. آیا چنین نیست که شخص ناراحت و اندیشناک، لب‌های خود را گزیده، انگشتانش را تاییده یا موی صورت خود را می‌گیرد؟ حضرت موسی، برادرش را چون خود دانسته، از آنجا که برادر و شریک او در رسالت بود و دارای سود و زیان مشترک بودند، او را چون خود فرض و همان‌گونه که انسان به هنگام فکر و خشم با خود رفتار می‌کند، با او کرد. (ر.ک: سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۸۰)

ظاهراً سید مرتضی این تحلیل را از جبائی گرفته است، چرا که شیخ طوسی و مرحوم طبرسی این دیدگاه را به جبائی نسبت داده‌اند.

۱. «... وَ أَلْقَى الْأَلْوَاخَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنُ أُمِّ إِبْنِ الْقَوْمِ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتُ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (اعراف: ۱۵۰)

... و الواح را افکند و [موی] سر برادرش را گرفت و او را به طرف خود کشید. [هارون] گفت: «ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند؛ پس مرا دشمن شاد مکن و مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده».

عبارت شیخ طوسی در تفسیر تبيان چنین است: «قال الجبائی: إنما هو قبض الرجل منا علی لحيته و عضه علی شفته أو إبهامه، فأجرى موسى هارون مجرى نفسه، فقبض علی لحيته، كما يقبض علی لحيه نفسه اختصاصاً» (طوسی، بی تا: ۴/ ۵۴۸؛ همچنين ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/ ۷۴۱)

تحليل جبائی^۱ در تفاسیر دیگر نیز مورد توجه قرار گرفته است. (ر.ک: ابن شهر آشوب، ۱۳۶۹: ۱/ ۲۴۳؛ فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۲۲/ ۹۳؛ کاشانی، ۱۴۲۳: ۲/ ۶۰۱؛ جزایری، ۱۳۸۸: ۲/ ۲۰۶)

بررسی:

صرف شراکت در رسالت و دارای سود و زیان مشترک بودن مجوّز این نمی‌شود که انسان با شریک خود همان‌گونه رفتار کند که با خود به هنگام فکر و خشم با خود رفتار می‌کند. ضمن اینکه چرا حضرت موسی با خود چنین رفتاری را انجام نداد. بنابراین اگرچه درست است که حضرت موسی نسبت به حضرت هارون ولایت دارد، اما رفتار تند حضرت موسی با حضرت هارون در منظر مردم به صرف اینکه با ایشان همان‌گونه که با خود به هنگام خشم رفتار می‌کند رفتار کرد، معقول به نظر نمی‌رسد مگر اینکه هدف بسیار مهمی در پشت این رفتار نهفته باشد که این هدف آن چنان، مهم باشد که ارزش انجام این رفتار را داشته باشد.

۱.۲. اختلاف حکم اعمال با توجه به عادات مختلف

سید مرتضی در ادامه گفته است حکم این‌گونه امور با توجه به عادات مختلف، متفاوت می‌شود، به این معنی که کاری در جایی خاص، نشانه احترام و همان کار

۱. ابو علی محمد بن عبدالوهاب جبائی از متکلمان ایران (از مردم جبا در خوزستان) و از پیشوایان معتزله و تربیت شده معتزله بصره بود. نخست از شاگردان ابو یعقوب یوسف شحام بود و پس از او خود پیشوای این فرقه شد و سرانجام در ۳۰۳ درگذشت و کتابی در اصول عقاید معتزله نوشته است، پس از او پیشرو این سلسله پسر او ابو هاشم عبدالسلام جبائی شد که از پدر خود معروف‌تر است و در ۳۲۱ در گذشته است. (شبلی، ۱۳۸۶: ۱۶۹-۱۶۸)

در موضعی دیگر، حکایت‌گر توهین و بی‌احترامی شمرده می‌شود و عکس آن نیز صادق و جاری است. (ر.ک: سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۸۰)

بررسی:

سخن سید مرتضی اندکی مجمل است و ایشان مقصود خود را به صورت واضح بیان نکرده‌اند. با مراجعه به تفسیر شاگرد ایشان، شیخ طوسی این مطلب روشن‌تر می‌شود؛ شیخ طوسی در تفسیر خود در تحلیل عمل حضرت موسی چنین آورده است:

ابوبکر بن اخشید گفته است این امر با توجه به عادات مختلف، متغیر است و ممکن است در آن زمان، عادت بر این بوده باشد که هنگامی که انسان می‌خواسته است کسی را مورد عتاب قرار دهد البته بدون اینکه بخواهد او را خوار و ذلیل کند، ریش او را می‌گرفته و می‌کشیده است، سپس این عادت در زمان ما تغییر کرده است. (طوسی، بی تا: ۴/ ۵۴۸)

احتمالاً سید مرتضی این مطلب را با اندکی تصرف از ابن اخشید^۱ گرفته است. ابن اخشید پذیرفته است که رفتار حضرت موسی عتاب‌آمیز بوده، اما درصدد اثبات این است که این رفتار عتاب‌آمیز حضرت موسی به قصد خوار کردن و استخفاف حضرت هارون نبوده است. سید مرتضی اما ظاهراً پا را از این فراتر گذاشته و این رفتار حضرت موسی نسبت به حضرت هارون را نه تنها عتاب‌آمیز نمی‌داند که آن را نشانه اکرام و احترام ایشان نسبت به حضرت هارون می‌داند و ظاهراً مدعی این است که این‌گونه رفتار کردن در آن زمان، احترام‌آمیز و نشانه اکرام بوده است. اگر مقصود ایشان، همین چیزی است که بیان کردیم، پذیرفتن آن یعنی اینکه در آن زمان همدیگر را این‌گونه اکرام می‌کردند، بسیار مشکل و با سخنان حضرت موسی و حضرت هارون در این جریان ناسازگار است.

۱. ابوبکر بن اخشید از متفکران معتزله است که در سال ۳۲۰ در گذشته است (قاضی عبدالجبار، بی تا: ۱)

أ) ناهمخوانی با سخنان حضرت هارون

«... وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِأَخِي وَ ادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ». (اعراف: ۱۵۰) اگر این رفتار، احترام‌آمیز بوده است، چرا حضرت هارون می‌گوید مرا با این‌گونه رفتار کردن، دشمن شاد مکن؟ رفتار احترام‌آمیز که دشمن شاد کن نیست. و چرا می‌گوید مرا در شمار گروه ستمکاران قرار مده؟ پس ظاهر این رفتار، این را به ذهن متبادر می‌کند که او را در شمار گروه ستمکاران قرار داده است یا اینکه این رفتار مقدمه‌ای است برای اینکه او را در شمار گروه ستمکاران قرار دهد.

در سوره طه نیز خطاب حضرت موسی، بازخواست‌گونه و حضرت هارون در مقام دفاع از خود است: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا بُنَّ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي». (طه: ۹۴-۹۳)

[موسی] گفت: «ای هارون، وقتی دیدی آن‌ها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟ گفت: ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه [موی] سرم را، من ترسیدم بگویم: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی.

اگر گرفتن و کشیدن موی سر و ریش در آن زمان نشانه اکرام بوده است، چرا حضرت هارون حضرت موسی را از آن منع می‌کند: «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي...». (طه: ۹۴)

ب) ناهمخوانی با سخنان حضرت موسی

در آیه «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي...». (طه: ۹۴-۹۳) هیچ عبارتی از سوی حضرت موسی دیده نمی‌شود که به همراه آن رفتار (کشیدن موی سر)، دال بر اکرام و احترام باشد، بلکه عبارت حضرت موسی

خطاب به برادرش در همان حین کشیدن موی سر، عتاب آلود است: چه چیز مانع تو شد که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟

۱.۳. ترس از گمان نادرست بنی اسرائیل

سید مرتضی عبارت «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...» را نشان دهنده استخفاف حضرت هارون از سوی حضرت موسی نمی داند و معتقد است ممکن است گفتن این عبارت به علت ترس حضرت هارون از گمان نادرست بنی اسرائیل باشد مبنی بر اینکه آن حضرت مورد عتاب برادر خود واقع شده است؛ حضرت هارون سپس به شرح ماجرا پرداخته، می گوید: «... إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: ۹۴)؛ ... من ترسیدم بگوئی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سختم را مراعات نکردی.

و در جایی دیگر می گوید: «... ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي...» (اعراف: ۱۵۰)؛ ... ای فرزند مادرم، این قوم، مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند... (ر.ک: سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۸۰)

بررسی:

اگر حضرت هارون عبارت «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...» را برای دفع گمان نادرست بنی اسرائیل به کار برده باشد، قاعدتاً باید آن را این گونه تعلیل می کرد: «ریش و [موی] سرم را مگیر، زیرا ممکن است باعث گمان نادرست بنی اسرائیل گردد»؛ اما حضرت هارون چنین جمله ای را به کار نبرد و مطلب خود را این گونه تعلیل نکرد، بلکه مطلب خود را چنین تعلیل کرد: «ریش و [موی] سرم را مگیر، زیرا من ترسیدم بگوئی میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سختم را مراعات نکردی»^۱ و در جای دیگری تعلیل ایشان چنین است: «... وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ...» (اعراف: ۱۵۱-۱۵۰)

۱. «... لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: ۹۴)

این تعلیل‌ها برای دفاع از خود و اثبات بی‌گناهی خویش است نه برای دفع گمان نادرست بنی اسرائیل در حمل آن رفتار احترام‌آمیز بر عتاب ایشان.

سید مرتضی گفته است سخن حضرت هارون برای دفع گمان نادرست بنی اسرائیل بوده است، اما به نظر می‌رسد کار از گمان گذشته و به یقین رسیده است، چرا که علاوه بر آن رفتار خاص (کشیدن موی سر)، عباراتی نیز از حضرت موسی در همان حین کشیدن موی سر بیان می‌شود که جمع بین آن رفتار و این سخنان، دلالت بر عتاب حضرت هارون از سوی حضرت موسی دارد: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَمْ تَتَّقِبُ قَوْلِي» (طه: ۹۴-۹۳) ضمن اینکه اگر در آن زمان این‌گونه رفتار، احترام‌آمیز محسوب می‌شده و عمل رایجی بوده است، باید برای مردم شناخته شده باشد و دلیلی بر ترس حضرت هارون از گمان نادرست بنی اسرائیل (مبنی بر اینکه آن حضرت مورد عتاب برادر خود واقع شده است) وجود ندارد.

۴.۱. دلداری و دعوت حضرت موسی به صبر از سوی حضرت هارون

ایشان در ادامه گفته‌اند همچنین ممکن است حضرت هارون عبارت «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...» را از سر ناراحتی و اعتراض نگفته و مضمون سخنش دلداری و دعوت برادر به صبر باشد. یعنی ای برادر خشمگین مباش و بر آنچه پیش آمده است تأسّف بسیار مخور، چه اینکه اگر ما اصل عمل (کشیدن موی سر برادر) را نشانی از خشم و بی‌تابی حضرت بدانیم، نهی از آن نیز در حقیقت، نهی از خشم و امر به شکیبایی و بردباری خواهد بود. (همان)

بررسی:

همان‌گونه که بیان شد، سیاق آیات و عبارات دنباله این جمله، نشان‌دهنده این است که این جمله و جملات بعدی برای دفاع از خود و اثبات بی‌گناهی خویش از سوی حضرت هارون در جواب بازخواست موسی بیان شده است: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا

بِرَأْسِي إِنْ خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: ۹۴-۹۳) و نمی‌توان این جمله را از جملات قبل و بعد منقطع کرد و بر تأویل دور از ذهن دلداری و دعوت به صبر حمل کرد که هیچ‌گونه شاهدهی نیز برایش ذکر نشده است.

۱. ۵. آرام کردن حضرت هارون از سوی حضرت موسی

سید مرتضی در ادامه مطالب خود، دو قول دیگر در این باره را از برخی مفسران نقل کرده است، بدون اینکه نقدی به این دو قول مطرح کند و بدون اینکه مشخص کند صاحبان این اقوال چه فرد یا افرادی هستند.

سید مرتضی قول اول را چنین نقل کرده است که عده‌ای از مفسران بر این نظرند که حضرت موسی با مشاهده آنچه پیروان او پس از وی انجام داده بودند، به شدت اندوهگین شده بود و بی‌تابی می‌کرد. آن حضرت برادر خود حضرت هارون را نیز همانند خود مضطرب و نگران دید، لذا از سر همدردی و به قصد آرام کردن او، سر او را گرفت و به سوی خود کشید. همان‌گونه که اگر مصیبتی بزرگ به یکی از ما برسد، در برابر آن بی‌تابی کرده، از آن مضطرب می‌شویم.

سید مرتضی می‌گوید: با این تأویل، جمله «فَلَا تُشِمْتُ بِي الْأَعْدَاءَ» یک جمله ابتدایی است و بر اساس این دیدگاه احتمالاً منظور آن حضرت از گفتن «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» آن است که ای برادر برای آرام کردن من چنین مکن؛ زیرا ممکن است مردم گمان کنند که کار مرا زشت شمرده، مرا توبیخ می‌کنی.

بررسی:

اینکه گفته شده حضرت موسی از سر همدردی و به قصد آرام کردن حضرت هارون، سر او را گرفت و به سوی خود کشید، با سخنان حضرت موسی همخوانی ندارد: «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي». (طه: ۹۳-۹۲)

همچنین این مطلب که منظور حضرت هارون از گفتن «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي» این بوده است که «ای برادر برای آرام کردن من چنین مکن، زیرا ممکن

است مردم گمان کنند که کار مرا زشت شمرده، مرا توبیخ می‌کنی»، قرینه و شاهدهی ندارد و با گفتگوی حضرت موسی و حضرت هارون ناسازگار است:

- «وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (اعراف: ۱۵۰)؛

- «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَا بْنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي». (طه: ۹۴-۹۲)

چنان که که قبلاً اشاره شد، از این گفتگو، توبیخ و دفاع در مقابل این توبیخ فهمیده می‌شود.

۱.۶. مژده دادن و بازگو کردن مشاهدات میقات چهل روزه

ایشان قول دیگر را چنین نقل کرده‌اند:

برخی از مفسران نیز معتقدند بنی اسرائیل نسبت به حضرت موسی بسیار بدگمان بودند به‌گونه‌ای که وقتی حضرت هارون برای مدتی از نظر آنان غایب بود، به حضرت موسی گفتند: «تو او را کشته‌ای». پس هنگامی که خداوند متعال آن‌سوی شب را که بعداً ده شب نیز به آن افزود، به حضرت موسی وعده داده، الواح را تسلیم او نموده و نشانه‌های شگفت‌آور خود را در «طور» به آن حضرت نمایاند و حضرت موسی به‌سوی پیروان خود بازگشت، سر برادر را گرفت و به خود نزدیک نمود تا آنچه را که دیده بود به آن حضرت آموخته و مژده دهد، اما حضرت هارون به سبب ترس از آنکه مبادا مردم گمان نادرستی به آن دو برده، حضرت موسی را به ناروایی متهم سازند، از سر دلسوزی گفت: سر و ریشم را در حضور ایشان مگیر، زیرا ممکن است نسبت به تو بدگمان شده و آنچه را که شایسته تو نیست، بر زبان برانند. (سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۸۱-)

بررسی:

در این تفسیر، مطلب صریح قرآن (سخن حضرت موسی خطاب به حضرت هارون)^۱ نادیده گرفته شده و هیچ اشاره‌ای به آن نشده است و به جای آن، مطلبی ادعا شده که در آیات نیامده و هیچ قرینه و شاهدهی نیز ندارد و آن اینک: «حضرت موسی سر برادر را گرفت و به خود نزدیک نمود تا آنچه را که دیده بود، به آن حضرت آموخته و مژده دهد».

ضمن اینکه حضرت هارون در مقابل این توییح حضرت موسی به دفاع از خود پرداخت^۲ و این مطلب نیز نادیده گرفته شده و به جای آن مطلبی آمده است که قرینه و شاهدهی ندارد و آن اینکه ادعا شده است حضرت هارون به سبب ترس از آن که مبادا مردم گمان نادرستی به آن دو برده، حضرت موسی را به ناروایی متهم سازند، از سر دلسوزی گفت: سر و ریشم را در حضور ایشان مگیر، زیرا ممکن است نسبت به تو بدگمان شده و آنچه را که شایسته تو نیست، بر زبان برانند.

۲. بررسی مبنای کلامی سیدمرتضی درباره عصمت انبیاء ﷺ

به نظر می‌رسد آنچه باعث شده است سید مرتضی چنین تفسیری از آیات مربوطه ارائه دهد، مبنای کلامی ایشان درباره عصمت انبیاء باشد. ایشان انبیاء را معصوم از خطا در دریافت و ابلاغ وحی و معصوم از گناهان کبیره و صغیره، قبل و بعد از نبوت می‌دانند و برای این مدعا، دلیل عقلی «تنفیر» را اقامه کرده‌اند.

ایشان عصمت انبیاء از کذب بر خدا درمورد وحی و عصمت از گناهان کبیره و صغیره، قبل و بعد از نبوت را به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کنند؛ بدین صورت که عصمت از کذب بر خدا در حیطه مربوط به دریافت و ابلاغ وحی را مستقیماً با معجزه ایشان ثابت می‌کنند با این تقریر که اعطای معجزه

۱. «قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي». (طه: ۹۳-۹۲)

۲. «... يَأْتِيَنَّ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَ كَادُوا يَكْتُلُونَنِي فَلَا تُشْمِتْ بِي الْأَعْدَاءَ وَ لَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ». (اعراف: ۱۵۰)

- «قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي». (طه: ۹۴)

از سوی خدا به مدعی نبوت به معنای تصدیق ادعای نبوت اوست و به معنای این است که تو صادق هستی در اینکه می‌گویی رسول من هستی و پیام‌آورنده از طرف من هستی و این معجزه مانع از کذب نبی بر خدا در حیظه مربوط به وحی است، چرا که تصدیق کذاب، قبیح است و بر خداوند جایز نیست. و عصمت از گناهان کبیره را به صورت غیرمستقیم با معجزه ایشان ثابت می‌کنند.

از نظر ایشان غرض از بعثت انبیاء و تصدیق‌شان با معجزه، امثال آن چیزی است که آن‌ها آورده‌اند، پس هر چیزی که در امثال و قبول مردم، اثر منفی بگذارد، نباید در انبیاء باشد و معجزه مانع آن چیز است. (سید مرتضی، ۱۲۵۰: ۴)

خلاصه مطلب سید مرتضی بدین صورت است که معجزه مستقیماً و بدون واسطه تصدیق‌کننده وحی است و هدف از تصدیق وحی، امثال امر نبی است، پس با معجزه به صورت غیرمستقیم، معاصی نفی می‌شوند به دلیل اینکه معاصی در امثال و قبول، اثر منفی می‌گذارند. ایشان از اموری که اثر منفی در امثال و قبول دارند، با این تعبیر یاد می‌کنند که این امور سبب تنفیر می‌شوند. (همان)

حال باید دید از نظر ایشان چه چیزهایی سبب تنفیر می‌شود و واجب است که با معجزه منع شود و توضیح ایشان درباره تنفیر چیست. ایشان ارتکاب همه کبائر و صغائر قبل و بعد از نبوت از سوی انبیاء را موجب تنفیر از قبول قول ایشان و تنزیه انبیاء از آن‌ها را موجب آرامش نفس مردم می‌دانند (همان: ۹)

همچنین بسیاری از امور مباح و بسیاری از خلق و خواها و هیئات را سبب تنفیر مردم می‌دانند (همان: ۶) و تنفیر را چنین معنا می‌کنند:

منظور ما از اینکه گناهان سبب تنفیر می‌شود این است که آرامش نفس ما نسبت به قبول قول یا استماع وعظ کسی که ارتکاب معاصی را از سوی او جایز می‌دانیم و از اقدام او بر ذنوب ایمن نیستیم، مانند کسی نیست که هیچ یک از این امور را بر او جایز نمی‌دانیم. (همان: ۴)

دلیل «تنفیر» در کلام شیخ مفید، استاد سید مرتضی نیز دیده می‌شود در آنجا که

گفته است:

اگر از پیامبر اکرم در طول عمرش سهو یا نسیانی سر بزند، اعتماد نسبت به خبرهای او از بین می‌رود و اگر خطیئه‌ای از او دیده شود، موجب تنفیر عقول از متابعت او و در نتیجه فایده بعثت منتفی می‌شود. (مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۳۷)

البته ایشان در کتاب دیگر خود، سخنی دارند که جمع بین این دو مطلب با هم مشکل است؛ در کتاب دیگرشان گفته‌اند: انبیاء علیهم‌السلام از کبائر (قبل و بعد از نبوت) و از صغائر که موجب استخفاف آن‌ها شود، معصوم‌اند، اما وقوع صغائر غیر عمدی قبل از نبوت که موجب استخفاف آن‌ها نشود، برای آن‌ها جایز است؛ البته بعد از نبوت در هر صورتی ممتنع است و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ نوع گناهی (عمدی، نسیانی) از ابتدا تا انتهای عمر نداشته است. (مفید، ۱۴۱۳ (ب): ۶۲)

تأملی درباره سخنان ایشان در این دو کتاب وجود دارد و آن اینکه دلیل «و ثوق» و دلیل «تنفیر» که از سوی ایشان ارائه شده است، نباید به پیامبر اکرم اختصاص داشته باشد و هیچ فرقی در این جهت بین انبیاء نیست. اگر حصول اطمینان و عدم تنفیر نسبت به انبیاء لازم است، برای همه آن‌ها لازم است و اگر لازم نیست، برای هیچ کدام لازم نیست. از این رو تفصیل بین انبیای سلف و نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جواز و عدم جواز صغائر غیر عمدی غیر مستخفه قبل از نبوت با دلیل «تنفیر» ناسازگار است.

اگرچه شیخ مفید چنان که ذکر شد، اشاره‌ای کوتاه به دلیل تنفیر داشته است، اما بنا بر فحوص نگارنده، نخستین کسی که این دلیل را به صورت مبسوط، تبیین و تشریح کرده، سید مرتضی بوده است. پس از ایشان، متکلمان دیگری نیز به این دلیل استناد کرده‌اند. (ر.ک: طوسی، ۱۴۰۶: ۲۶۰؛ بحرانی، ۱۴۰۶: ۱۲۷؛ حلی، ۱۴۱۳: ۳۵۰؛ مقداد، ۱۴۰۵: ۳۰۵؛ لاهیجی، ۱۳۸۳: ۳۷۹؛ سبحانی، ۱۴۱۲: ۳/ ۲۱۰-۲۰۹)

بنابراین از آنجا که سید مرتضی معتقد است دلیل عقلی بر عصمت انبیاء وجود دارد، آیات به ظاهر مخالف عصمت انبیاء را به تأویل می‌برد، اما پرسشی که در اینجا مطرح است، این است که برای حفظ مبنای کلامی عصمت و دلایل مربوطه

آن تا چه حدی می‌توان آیات را به تأویل برد؟ پاسخ این پرسش در قسمت بعدی مقاله داده می‌شود.

۳. شیوه صحیح تفسیر آیات موهوم عدم عصمت انبیاء علیهم‌السلام

در مواجهه با آیات موهوم عدم عصمت انبیاء دو شیوه، پیش‌روی مفسران می‌توان متصور شد:

۱. سعی در ارائه تفسیری مطابق با ظواهر آیات، اما خلاف عصمت انبیا از هر گونه گناه و خطا؛

۲. سعی در ارائه تأویل آیات مربوطه برای سازگارسازی با دیدگاه عصمت انبیا از هر گونه گناه و خطا.

برای تبیین بیشتر، برای هر دو شیوه، به ذکر نمونه‌هایی از تفاسیر ارائه‌شده ذیل آیات مربوط به اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون پرداخته می‌شود:

۳.۱. شیوه نخست

اکثر مفسران اهل تسنن در این دسته می‌گنجند که برای رعایت اختصار فقط به ذکر سه نمونه از تفاسیر اهل تسنن ذیل آیات مورد بحث، بسنده می‌شود:

۱. ابن عاشور درباره عذری که هارون در پاسخ به اعتراض موسی علیه‌السلام ذکر کرد و گفت: «... إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي»؛ ... من ترسیدم بگویم: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سختم را مراعات نکردی. گفته است: هارون عذری نداشت و در این جریان، دلیلی است بر اینکه خطای در اجتهاد با وجود وضوح ادله، غیر معذور است و گمان نمی‌رود قبل از تحقق تقصیر [از سوی هارون]، موسی علیه‌السلام او را عقاب کرده باشد (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ۸/۲۹۸)

وی در جای دیگری درباره چگونگی خطای هارون چنین توضیح داده است:

کار هارون، اجتهادی بود از سوی ایشان درباره تدبیر امور بنی اسرائیل هنگامی که در نگاه‌داشت دو مصلحت تعارض می‌دید؛ مصلحت حفظ عقیده و مصلحت حفظ جامعه از هرج و مرج و در خلال آن حفظ جان‌ها و اموال و

برادری بین امت. هارون مصلحت دومی را ترجیح داد، زیرا بر این باور بود که مصلحت دومی بادوام‌تر است، اما مصلحت نخست یعنی حفظ عقیده با بازگشت موسی و ابطال آن از سوی ایشان اصلاح و جبران می‌شود، به خلاف مصلحت حفظ جان‌ها و اموال و اجتماع کلمه که اگر صدمه دید، تدارک و جبران آن مشکل است که این مطلب از سخن او قابل برداشت است در آنجا که گفت: «... إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه: ۹۴)، اما اجتهاد ایشان رجحان نداشت، زیرا حفظ اصل اصیل شریعت مهم‌تر از حفظ اصولی است که متفرع بر آن اصل اصیل است، زیرا مصلحت صلاح اعتقاد از ریشه‌ای‌ترین مصالحی است که صلاح اجتماع نیز به واسطه آن محقق می‌شود. (ر.ک: همان: ۱۶/ ۱۷۲)

رشید رضا معتقد است در عبارت «... قَالَ بِسْمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي...» (اعراف: ۱۵۰) توییح عام نسبت به بنی اسرائیل است و تعریض خاص نسبت به هارون است، به علت اینکه او را خلیفه خود در میان آن‌ها قرار داده بود (رضا، ۱۴۱۴: ۲۰۷/۹) موسی عليه السلام نسبت به هارون غضب کرد، زیرا معتقد بود او نسبت به بنی اسرائیل ضعف در سیاست داشته و دارای عزیمت در امر خلافت بین آن‌ها نبوده است (همان: ۲۰۶) ایشان عبارات دیگری نیز دارند که ظاهر آن‌ها نشان می‌دهد که بر این باورند که هارون در اجتهاد خود دچار خطا شده بود (همان: ۲۰۶ و ۲۰۹)

زمخشری در تحلیل این ماجرا بر این نظر است که موسی عليه السلام اساساً و به صورت ذاتی، انسان شدید الغضب، محکم، خشن و سرسخت در هر موردی بوده است. (زمخشری، ۱۴۰۷ق: ۱۶۱/۲؛ همان: ۳/ ۸۴)

این شیوه تفسیری در آیات مشابه عصمت انبیاء از دیدگاه عالمان شیعه قابل قبول نیست، زیرا معتقدند دلایل عقلی بر عصمت انبیاء وجود دارد. (برای دیدن برخی از دلایل ر.ک: طوسی، ۱۴۱۴: ۹۷/ حلّی، ۱۴۱۳: ۳۵۰/ عبد الرسول، ۱۴۱۵: ۲؛ شبر، ۱۴۲۴: ۱/ ۱۴۱؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۷: ۱۳۱/ ۷؛ جوادی آملی، بی‌تا: ۳۴۶) از این رو معتقدند آیات قرآن را باید با توجه به قرائن نقلی و عقلی متصل و منفصل، معنا و تفسیر کرد؛ پس هرآیه‌ای را باید با توجه به برهان‌های عقلی مرتبط با آن در

نظر گرفت و از آنجا که دلایل عقلی بر عصمت انبیاء وجود دارد و پشتوانه این اعتقاد، برهان عقلی است، باید آیاتی را که ظهور بدوی در عدم عصمت انبیاء دارند، به تأویل برد.

خود قرآن کریم آیاتش را به دو دسته تقسیم کرده است؛ آیات محکم، که معانی غیر قابل تاویلی دارند و آیات متشابه، که قابل تأویل هستند و چه بسا معنای ظاهری آن‌ها منظور خدای متعال نباشد (آل عمران: ۷). اگر بنا بر تمسک به ظاهر آیات متشابه باشد، حتی به دام عقاید شرک‌آمیز نیز گرفتار خواهیم شد. برای نمونه ظاهر آیه «... بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...» (مانده: ۶۴) «... بلکه هر دو دست او گشاده است...»، دلالت بر این دارد که خدای سبحان دو دست دارد، درحالی‌که برهان عقلی دلالت دارد بر اینکه که خدا جسم نیست،^۱ لذا مفسران معنای دیگری برای این آیه لحاظ کرده‌اند. بنابراین تفسیری که مخالف عصمت انبیاء باشد اگرچه مزیت سازگاری با ظهور بدوی آیات را دارا باشد، قابل قبول نیست؛ به علت اینکه آیات قرآن را باید با توجه به قرائن نقلی و عقلی متصل و منفصل، معنا و تفسیر کرد و از جمله قرائن عقلی، دلیل «تنفیر» است که سید مرتضی آن را اقامه کرده است.

۳.۲. شیوه دوم

در شیوه دوم سعی می‌شود آیاتی را که ظهور بدوی در عدم عصمت انبیاء دارند، به تأویل برده شود. از جمله کسانی که چنین شیوه‌ای در تفسیر آیات موهم عدم عصمت انبیاء دارند، سید مرتضی است. چنان‌که گذشت ایشان دلیل عقلی «تنفیر» را برای عصمت انبیاء اقامه کرده‌اند، از این‌رو با نظر به دلیل عقلی «تنفیر»، در تفسیر آیات مربوط به اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون، این آیات را به تأویل می‌برد.

نکته شایان ذکر این است که فقط زمانی مجاز به تأویل هستیم که امکان اخذ ظاهر نباشد و پس از آنکه ناچارا به سمت تأویل رفتیم، نیز باید به این نکته توجه داشته باشیم که میدان تأویل، میدان وسیع و فراخ‌دامنی نیست و استفاده از آن، فقط

۱. برای دیدن دلیل عقلی بر عدم جسمانیت خدا ر.ک: فخرالدین رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۳۹۵.

در حد اضطرار و ضرورت است و باید قاعده فقهی «الضرورات تتقدر بقدرها» در اینجا نیز به نوعی رعایت شود، اما مشاهده می‌شود در تفسیر برخی از آیات موهوم عدم عصمت انبیاء، در تحلیل برخی مفسران بی‌توجهی و غفلت از این نکته دیده می‌شود. از این رو سعی مفسر باید در این باشد که تا حد امکان تفسیری از آیات مربوطه ارائه کند که هم با ظاهر آیات، هر چه بیشتر و هم با اعتقاد به عصمت انبیاء سازگار باشد. اگر چنین امری ممکن نبود و چاره‌ای جز عدول از ظاهر و روی آوردن به تأویل نبود، باز باید مراتب روی آوردن به تأویل را مراعات کرد؛ یعنی تا جای ممکن نباید از تأویلات بعید و دور از ذهن استفاده کرد که در این صورت، از خوف محذوری به محذوری دیگر از همان جنس گرفتار می‌شویم. به تعبیر دیگر از خوف اینکه به سمت ارائه تفسیری نرویم که مخالف با دلیل عقلی عصمت انبیاء باشد، به تأویلی روی می‌آوریم که آن هم برای عقل، ناپسند و نامقبول است.

چنان که گذشت به نظر می‌رسد برخی از تأویلاتی که سید مرتضی ذیل آیات مربوط به اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون ارائه کرده، تأویلات بعیدی است، در حالی که امکان ارائه تفسیری مناسب‌تر برای این آیات وجود دارد، مانند تفسیری که به شیخ مفید، استاد سید مرتضی نسبت داده شده است. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۴/۷۴۱)

توضیح و شرح این تفسیر چنین است که هیچ‌گونه خطایی از سوی حضرت موسی و حضرت هارون در این جریان صورت نگرفت؛ حضرت هارون به وظیفه‌اش به طور کامل عمل کرده بود و این برخورد برای تأدیب ایشان نبود، بلکه اعتراض حضرت موسی و توبیخ شدید ایشان نسبت به حضرت هارون وسیله‌ای برای تحریک احساسات و بیدار کردن بنی اسرائیل بود تا به شدت و بزرگی اشتباه خود در انحراف از توحید و روی آوردن به گوساله‌پرستی پی ببرند و وسیله‌ای برای ایجاد انقلاب و توبه بنی اسرائیل بود. پس حضرت موسی در این اعتراض و توبیخ شدید، مرتکب هیچ‌گونه اشتباهی نشد و اعتراض حضرت موسی نسبت به حضرت هارون از باب «ایاک أعنی و اسمعی یا جاره» بود. عالمان دیگری نیز این دیدگاه را

پذیرفته‌اند. (ر.ک: مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۹ / ۳۲۴؛ مظفر، ۱۴۲۲: ۴ / ۹۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۶ / ۳۷۸)

۴. سیر ترتیبی اتفاقات بعد از بازگشت حضرت موسی

با کنار هم گذاشتن آیات سوره‌های اعراف، طه و بقره سیر ترتیبی اتفاقات بعد از بازگشت حضرت موسی به سوی قوم، چنین است:

۱. عتاب و سرزنش قوم

- «وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ...» (اعراف: ۱۵۰)

و هنگامی که موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت، گفت: «پس از من، بد جانشینانی برایم بودید (و آیین مرا ضایع کردید)! آیا در مورد فرمان پروردگارتان (و تمدید مدت میعاد او)، عجله نمودید (و زود قضاوت کردید)!»

- «فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي.» (طه: ۸۶)

موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکویی به شما نداد؟! آیا مدت جدایی من از شما به طول انجامید، یا می‌خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید!؟

چنان که ذکر شد هدف حضرت موسی این بود که بنی اسرائیل به شدت و بزرگی اشتباه خود در انحراف از توحید و روی آوردن به گوساله‌پرستی پی ببرند و چون هدف اصلی حضرت، بیدار ساختن آنهاست، حتی قبل از سامری و برادرش (حضرت هارون، در اولین عکس العمل، ابتدا بنی اسرائیل را مخاطب قرار می‌دهد و آنها را سرزنش می‌کند: «بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي») و به آنها می‌فهماند که این انحراف بزرگ، موجب غضب الهی است: «أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ»،

چنان که در جای دیگری ذکر شده است: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيَلُهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذِلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ». (اعراف: ۱۵۲)

حضرت موسی برای اینکه شدت و عظمت این انحراف خطرناک، بیشتر در نفوس بنی اسرائیل جا بگیرد، در ادامه، شدت ناراحتی و تأسف خود را در انداختن الواح و اعتراض به حضرت هارون نشان می‌دهد.

۲.۴. انداختن الواح و اعتراض به برادر خود

«... وَ أَلْقَى الْأَلْوَحَ وَ أَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ...». (اعراف: ۱۵۰)

و الواح را افکند و سر برادر خود را گرفت و به سوی خود کشید.

«قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا * أَلَا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي». (طه: ۹۳-

۹۲)

(موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آن‌ها گمراه شدند ... از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی؟!»

حضرت موسی پس از توبیخ و سرزنش بنی اسرائیل، در دومین مرحله، به سراغ دو امر مقدس بدون تقصیر در این ماجرا یعنی الواح و حضرت هارون می‌رود؛ ابتدا الواح مقدس را که حاوی کلام باری تعالی بود، بر زمین انداخت، سپس آن رفتار خاص را با برادر خود انجام داد. این دو امر یعنی انداختن الواح مقدس و اعتراض به برادر به آن صورت خاص، زمینه را پذیرش حکم سنگینی مانند کشتن یکدیگر آماده کرد و بنی اسرائیل متوجه شدند در جایی که با این دو امر مقدس بدون تقصیر در اتفاق به وجود آمده، چنین برخورد می‌شود، با کسانی که از مقصران اصلی این ماجرا هستند، به مراتب برخورد سخت‌تری خواهد شد و زمینه برای پذیرش این امر صورت گرفت.

۳.۴. برخورد با سامری

«قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ * قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي * قَالَ فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ

لَا مِيسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلِهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنْهَرِقَنَّهُ
ثُمَّ لَنْنَسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا». (طه: ۹۷-۹۵)

موسی رو به سامری کرد و گفت: تو چرا این کار را کردی، ای سامری؟! گفت:
من چیزی دیدم که آن‌ها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده خدا) را گرفتم،
سپس آن را افکندم، و اینچنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد! (موسی)
گفت: برو، که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس با تو نزدیک شود) بگویی
با من تماس نگیر! و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد
شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می‌کردی! و بین ما آن را
نخست می‌سوزانیم؛ سپس ذرات آن را به دریا می‌پاشیم.

در مرحله سوم، حضرت موسی پس از انداختن الواح مقدس و اعتراض به برادر
به سراغ سامری می‌رود و حکم انزوای مطلق و غربت و وحشت همیشگی او را
صادر می‌کند: «فَاذْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِيسَاسَ». علاوه بر آن، وعده
عذاب الهی در سرای دیگر را نیز به او می‌دهد. و چه بسا مجازات سامری از مجازات
قوم نیز سنگین‌تر بود؛ چنان که برخی از مفسران چنین گفته‌اند:

سامری باید ناکام شود و حتی یک نفر با او تماس نگیرد و برای این گونه اشخاص،
این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت‌تر است، چرا که او را به
صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می‌رانند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱۳ /
۲۸۷)

۴.۴. دستور به کشتن یکدیگر برای قبولی توبه

«وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى
بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ
الرَّحِيمُ». (بقره: ۵۴)

و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای
پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود

را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است. سپس خداوند توبه شما را پذیرفت، زیرا که او توبه‌پذیر و رحیم است.

غرض حضرت موسی این بود که بنی اسرائیل به اشتباه مهلک و گناه عظیم خود در گوساله‌پرستی و انحراف از توحید (که سالها حضرت موسی برایش خون دل خورده بود) پی ببرند و همین‌گونه شد. ایشان به هدف خود در تحریک احساسات و بیدار کردن بنی اسرائیل رسید و باعث شد یهودیان خواهان عمر هزارساله،^۱ مجازات سنگینی مانند کشتن یکدیگر را به راحتی قبول کنند: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلَى بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ». (بقره: ۵۴)

و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، شما با [به پرستش] گرفتن گوساله، بر خود ستم کردید، پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید و یکدیگر را به قتل برسانید، که این [کار] نزد آفریدگارتان برای شما بهتر است. «پس [خدا] توبه شما را پذیرفت، که او توبه‌پذیر مهربان است.

برخی از مفسران در این باره چنین گفته‌اند:

ملتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان موسی علیه السلام همه را فراموش کنند و با یک غیبت کوتاه پیامبرشان به کلی اصل اساسی توحید را زیر پا گذارده و بت پرست شوند. اگر این موضوع برای همیشه از مغز آن‌ها ریشه‌کن نشود، وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر فرصتی مخصوصاً بعد از مرگ موسی علیه السلام ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود و سرنوشت آئین او به کلی به خطر افتد. در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان نباید قناعت گردد، لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند، صادر شد ... و آن اینکه ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته‌جمعی گروه کثیری از گنهکاران به دست خودشان صادر شد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱/ ۲۵۵)

۱. «... يَوْمَ أَخَذَهُمْ لَوِيٌّ يَمْزُرُ أَلْفَ سَنَةٍ...»؛ ... هر یک از ایشان آرزو دارد که کاش هزار سال عمر کند... (بقره: ۹۶)

شاید بتوان گفت این تفسیر از آیات مورد بحث برخلاف تفسیر سید مرتضی که در برخی موارد دچار تأویلات بعیدی بود، نه تنها از تأویل بعید که حتی از تأویل نزدیک نیز استفاده نکرده و از ظواهر آیات عدول نکرده است. یعنی دو امر حفظ ظاهر آیات و اعتقاد به عصمت انبیاء را با هم جمع کرده است. در این تفسیر ظواهر الفاظ که دلالت بر توییح شدید داشت، حفظ شده و تنها وجه این توییح که بیدار کردن بنی اسرائیل باشد، توضیح داده شده است و تفسیر یعنی همین توضیح مجملات و مبهمات قرآن.

نتیجه:

در مواردی از تفسیر سید مرتضی درباره آیات مربوط به اعتراض موسی علیه السلام نسبت به هارون، تأویلات بعیدی دیده می‌شود؛ تأویلاتی مانند اینکه گفته است ممکن است کاری مانند گرفتن سر و کشیدن آن در زمانی و جایی خاص، نشانه احترام و همان کار در موضعی دیگر، حکایت‌گر توهین و بی‌احترامی شمرده شود؛ احتمال دارد مضمون «لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي...» (طه: ۹۴)، دلداری و دعوت موسی به صبر باشد؛ موسی از سر هم‌دردی و به قصد آرام کردن هارون سر او را گرفت و به‌سوی خود کشید؛ موسی سر برادرش را به خود نزدیک نمود تا مشاهداتش در کوه طور را به او آموزد و مژده دهد. این تأویلات با سخنان موسی و هارون در این جریان ناهمخوان است.

آنچه باعث شده است سید مرتضی چنین تفسیری از آیات مربوطه ارائه دهد، مبنای کلامی ایشان درباره عصمت مطلقه انبیاء باشد. نکته مهم این است که فقط زمانی مجاز به تأویل هستیم که امکان اخذ ظاهر نباشد و پس از آنکه به ناچار به سمت تأویل رفتیم، باید به این نکته توجه داشته باشیم که میدان تأویل، میدان وسیع و فراخ دامنی نیست و استفاده از آن، فقط در حد اضطرار و ضرورت است.

به نظر می‌رسد اعتراض حضرت موسی و توییح شدید ایشان نسبت به حضرت هارون وسیله‌ای برای تحریک احساسات و بیدار کردن بنی اسرائیل بود تا به شدت و بزرگی اشتباه خود در انحراف از توحید و روی آوردن به گوساله‌پرستی پی ببرند و

وسيله‌ای برای ایجاد انقلاب و توبه بنی اسرائیل بود. این تفسیر از آیات مورد بحث به خلاف تفسیر سید مرتضی که در برخی موارد دچار تأویلات بعیدی بود، نه تنها از تأویل بعید که حتی از تأویل نزدیک نیز استفاده نکرده و از ظواهر آیات عدول نکرده است. یعنی دو امر حفظ ظاهر آیات و اعتقاد به عصمت انبیاء را با هم جمع کرده است.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم (ترجمه محمد مهدی فولادوند)
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۶۹ق)، *مثنابه القرآن و مختلفه*؛ قم: بیدار.
 - ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰)، *تفسیر التحریر و التنویر*؛ بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
 - بحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶)، *قواعد المرام فی علم الکلام*، تحقیق: سید احمد حسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
 - جزایری، نعمت الله (۱۳۸۸)، *عقود المرجان فی تفسیر القرآن*؛ ج ۱، قم: نور وحی.
 - جوادی آملی، عبدالله (بی تا)، *شمیم ولایت*، ج ۵، به کوشش سید محمود صادقی، قم: اسراء.
 - حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۳)، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق و تعلیقات: حسن حسن زاده آملی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
 - رضا، محمد رشید (۱۴۱۴)، *تفسیر المنار*، بیروت: دار المعرفه.

- زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل؛ ج ۳، بیروت: دار الکتب العربی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۲)، الإلهیات علی هدی الکتب و السنة و العقل، قم، المركز العالمی للدراسات الإسلامیة.
- _____ (۱۴۲۵)، عصمة الأنبياء فی القرآن الکریم؛ ج ۳، قم: مؤسسة امام صادق علیه السلام.
- شبر، سید عبدالله (۱۴۲۴)، حق الیقین فی معرفة أصول الدین؛ ج ۲، قم: أنوار الهدی.
- شبلی، نعمانی (۱۳۸۶)، تاریخ علم کلام، ترجمه سید محمد تقی فخر داعی؛ ج ۱، تهران: اساطیر.
- طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن؛ ج ۵، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج ۳، تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- _____ (۱۴۰۶)، الاقتصاد فیما يتعلق بالاعتقاد، بیروت: دار الأضواء.
- _____ (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- _____ (۱۴۱۴)، الرسائل العشر؛ ج ۲، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
- عبدالرسول، غفار (۱۴۱۵)، شبهة الغلو عند الشیعة، بیروت: دار المحجة البيضاء.
- فخرالدین رازی، محمد بن عمر (۱۴۰۹)، عصمة الأنبياء، بیروت: دار الکتب العلمیة.

- (۱۴۲۰)، مفاتیح الغیب؛ ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- فقیه، علی، رساله دکتری (۱۳۹۷)، : بررسی و تحلیل آیات موهم لغزش انبیاء علیهم السلام در امور شخصی غیر دینی بر اساس تفاسیر فریقین، استاد راهنما: علی اکبر بابایی، دانشکده تفسیر و معارف قرآن قم: دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم.
- قاضی، عبد الجبار (بی تا)،؛ تثبیت دلایل النبوة؛ قاهره: دار المصطفی.
- کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۴۲۳)،؛ زیادة التفاسیر؛ به کوشش: بنیاد معارف اسلامی؛ ج ۱، قم: مؤسسه المعارف الإسلامية.
- لاهیجی، عبد الرزاق (۱۳۸۳)،؛ گوهر مراد، تهران: نشر سایه، ۱۳۸۳.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳)،؛ بحار الانوار؛ ج ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- مرتضی، علی بن الحسین (۱۲۵۰)،؛ تنزیه الأنبياء علیهم السلام؛ قم: الشریف الرضی.
- مظفر، محمد حسن (۱۴۲۲)، دلایل الصدق لنهج الحق؛ ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
- معرفت، محمد هادی (۱۳۷۴)، تنزیه انبیاء از آدم تا خاتم؛ قم: نبوغ.
- مفید، محمد بن محمد (الف) (۱۴۱۳)،؛ أوائل المقالات فی المذاهب و المختارات؛ ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
- _____ (ب) (۱۴۱۳)، نکت الاعتقادیة؛ ج ۱، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
- مقداد، فاضل (۱۴۰۵)، إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين؛ به کوشش: سید مهدی رجائی؛ قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی ره، ۱۴۰۵ ق.

- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۱)،؛ پیام قرآن؛ تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۷.

- _____ (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه؛ تهران: دار الکتب
الإسلامیة، اول، ۱۳۷۴.

